

بررسی و نقد مدل «آفرینش به مثابه پیکر خداوند» در الهیات محیط زیست

وحیده فخار نوغانی*

چکیده

بحران محیط زیست چالشی جدی در عصر حاضر محسوب می‌شود. صدمات وارد شده بر پیکر طبیعت، پژوهشگران محیط زیست را بر آن داشته است که در پی کشف علل و عوامل اصلی ظهور این بحران باشند. در میان این عوامل، نقش برخی از آموزه‌های دینی در بحران محیط زیست مورد تردید است. به نظر برخی ظهور بحران محیط زیست، معلول تقدس زدایی از طبیعت و بی‌توجهی به آموزه‌های دینی است و راه حل آن بازگرداندن تقدس به طبیعت بر اساس آموزه‌های دینی است. در مقابل، دیدگاه مخالف بر این نظر است که برخی از آموزه‌های دینی مانند خلافت الهی انسان در زمین یا توصیه به بی‌رغبتی نسبت به دنیا، زمینه‌ساز بیگانگی انسان با طبیعت و بی‌مسئولیتی در قبال آن است. این پژوهش به بررسی دیدگاه سلی مک فاگ متکلم مسیحی در حوزه الهیات محیط زیست در خصوص نقش مدل‌های دینی در حل بحران محیط زیست پرداخته است. سلی با طرح مدل «آفرینش به مثابه پیکر خداوند» بر نقش آموزه‌های دینی در حل بحران محیط زیست تأکید می‌کند. دستاورد این پژوهش نشان می‌دهد که هر چند این نظریه از نقاط قوت خوبی برخوردار است اما وجود برخی از نقدهای جدی، ضرورت بازنگری در این مدل را رقم می‌زند.

کلیدواژه‌ها: الهیات محیط زیست، پیکر خدا، مدل‌های دینی، الهیات استعاری، سلی مک فاگ.

*. استادیار گروه معارف اسلامی دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی

مشهد. fakhar@um.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۴/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۶/۱۰

۱. مقدمه

مساله بحران محیط زیست از جمله چالش‌های جهان معاصر است و حل آن دغدغه جدی بسیاری از پژوهش‌گران محیط زیست محسوب می‌شود. این بحران که نتیجه مواجهه نامناسب انسان در بهره‌برداری از طبیعت است، صدمات جبران‌ناپذیری را بر پیکره طبیعت وارد ساخته است. این آسیب‌ها و صدمات سبب شده است تا شیوه مواجهه و تعامل انسان با طبیعت و محیط زیست مورد توجه و بازنگری قرار گیرد. در این بازنگری، عوامل مشوق انسان در مواجهه بی‌رحمانه و سلطه‌جویانه بر طبیعت از یک سو و عوامل موثر در مسئولیت‌پذیر کردن انسان نسبت به حفظ و مراقبت از طبیعت از سوی دیگر مورد توجه قرار گرفته است. در میان این عوامل گوناگون و متنوع، نقش دین در حل بحران محیط زیست بسیار جالب توجه است چرا که در این زمینه دو رویکرد کاملاً متضاد وجود دارد.

رویکرد نخست تنها راه حل بحران محیط زیست را تغییر نگرش انسان با استمداد از باورهای دینی می‌داند. بر اساس این رویکرد، از میان عواملی همچون شهرنشینی، اقتصاد، شیوه‌های مصرف‌گرایی و سبک زندگی، مهم‌ترین عاملی که سبب ظهور بحران محیط زیست شده است، علم تجربی بدون پشتوانه‌های دینی متافیزیکی است. (گئری کامستوک، ۱۳۸۷: ۶۳) بهره‌برداری بی‌رحمانه نسبت به طبیعت، معلول عدم توجه به پیام دین و فرستادگان الهی است و بدون توجه به این مهم هرگونه تلاشی برای حل بحران محیط زیست ناکافی است. علم تجربی جدید با سکولاریزه کردن امور و جدایی انسان و جهان از خدا، زمینه‌ساز تقدس‌زدایی از طبیعت و به تبع آن رفتار بی‌تعهد و بی‌مسئولیت انسان در برابر طبیعت است. طبیعت در نگاه انسان تنها ابزاری برای رفع نیازهای اوست و هیچ ارزش و جایگاه وجودی جز این امر ندارد و به همین سبب انسان در حفظ و مراقبت از آن هیچ تلاش جدی نمی‌کند. بنابراین تنها راه حل، بازگرداندن تقدس به طبیعت در پرتو آموزه‌های دینی است. (محقق داماد، ۱۳۷۹: ۸)

در مقابل این نظریه دیدگاه کاملاً متضادی وجود دارد که آموزه‌های دینی را از چند جهت مشوق انسان در بهره‌برداری سلطه‌جویانه از طبیعت برمی‌شمارد. نخست این‌که آموزه‌های ادیان الهی از رهگذر تعالیمی همچون آفرینش همه جهان هستی برای انسان و جانشینی خداگونه انسان در زمین، انسان را به بهره‌برداری هر چه بی‌رحمانه‌تر از طبیعت هدایت کرده است. (وهاب زاده، ۱۳۸۱: ۲۱۲) همچنین آموزه‌هایی مانند تمایز میان روح و بدن و تحقیر جسم و برتر دانستن روح، زمینه‌ساز حس بیگانگی و جدایی

بررسی و نقد مدل «آفرینش به مثابه پیکر خداوند» در الهیات محیط زیست ۱۰۳

انسان از طبیعت است. (گیر، ۱۳۸۰: ۲۹) این احساس با ترویج روحیه زهد و بی‌رغبتی نسبت به دنیا و توجه بیش از اندازه به آخرت تقویت می‌شود و نتیجه آن بی‌مسئولیتی در برابر حفظ طبیعت است. (نصر، ۱۳۸۷: ۱۱)

تقابل و تضاد این دو رویکرد سبب ظهور دانش میان‌رشته‌ای الهیات محیط زیست شده است. الهیات محیط زیست در تقابل با دیدگاهی که باورهای دینی را عامل تخریب طبیعت می‌داند، تلاش می‌کند تا با استمداد از سنت‌های دینی، پاسخگوی دغدغه حفظ محیط زیست باشد. الهیات محیط زیست از رویکردهای گوناگونی برخوردار است. به عنوان نمونه در رویکرد دفاعی تلاش می‌شود تا مواجهه نامناسب انسان با طبیعت را معلول عوامل دیگری همچون فناوری، سبک زندگی شهری، آموزش و فرهنگ رایج در هر ملتی معرفی کند. شاهد این مدعا نیز مواجهه نامناسب انسان با طبیعت در جوامع سکولار است که در آن‌ها باورهای دینی حاکم بر رفتار انسان نیست. (Moncrief, 2001: 20) برخی نیز افزون بر عوامل یاد شده، نقش عوامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را خاطر نشان کرده‌اند. (Dobel, 2001: 24)

در کنار مدل دفاعی، رویکردهای دیگری از الهیات محیط زیست وجود دارد که با تمرکز بر ارائه مدل‌های گوناگونی از رابطه خدا و آفرینش، برای تغییر نگرش انسان نسبت به محیط زیست تلاش می‌کنند.

از جمله این رویکردها می‌توان به نظریه سلی مک فاگ (Sally MCFague) متکلم مسیحی اشاره نمود که در زمینه الهیات استعاری و چگونگی کاربرد آن در مساله محیط زیست مطالعات و تحقیقات قابل توجهی دارد.

سلی در عین حال که نقش دین و باور به وجود خدا را در ایجاد چنین مسئولیتی بسیار ضروری می‌داند اما مدل‌های سنتی از تعریف خدا و نحوه ارتباط او با جهان را مفید فایده ندانسته و در عین حال در برخی از موارد مخرب و آسیب‌رسان می‌داند. پیشنهاد سلی در حقیقت ارائه مدلی جدید برای تبیین ارتباط خدا با جهان هستی و تبیین مهم‌ترین مسائل الهیات براساس این مدل است. به همین منظور او نظریه «آفرینش به مثابه پیکر خداوند» را مطرح می‌کند. در این نظریه جهان هستی و موجودات آن در حکم پیکر خداوند است و از این جهت موجودی مقدس و ارزشمند است. سلی بر پایه مدل فوق تلاش می‌کند تا مهم‌ترین مسائل الهیات مانند نجات، عبادت و گناه را متناسب با هدف الهیات محیط زیست تبیین کند.

این نظریه از یک سو به دلیل ارائه مدلی جدید از آفرینش و تلاش برای حل بحران محیط زیست از نقاط قوت خوبی برخوردار است اما از سوی دیگر برخی از مبانی این نظریه سبب می‌شود تا در برابر اعتبار الهیاتی آن و نیز میزان کارآمدی آن در تحقق هدف اصلی الهیات محیط زیست، پرسش‌ها و نقدهای جدی مطرح شود.

پرسش اصلی این پژوهش این است که آیا مدل «آفرینش به مثابه پیکر خداوند» می‌تواند در تغییر نگاه مثبت انسان به طبیعت نقشی اساسی ایفا کند و هدف الهیات محیط زیست را محقق سازد؟ با توجه به تاکید ادیان الهی بر تعالی و تنزه خداوند از ساحت طبیعت و امر جسمانی این نظریه تا چه حد از منظر الهیات قابل اعتبار است؟ لازم به ذکر است در سال‌های اخیر در زمینه الهیات محیط زیست آثار و مقالات ارزشمندی منتشر شده است که به عنوان نمونه از «انسان و طبیعت» و «دین و نظم طبیعت» اثر دکتر سید حسین نصر و «الهیات محیط زیست» اثر دکتر مصطفی محقق داماد می‌توان نام برد. همچنین مقاله «نقد و بررسی مدل‌های الهیات محیط زیست در مسیحیت نوین» تألیف سید محمد حسن صالح و سید علی حسنی است که در آن به معرفی مدل‌های الهیات محیط زیست به صورت کلی پرداخته شده است. وجه تمایز پژوهش حاضر با پژوهش‌های یاد شده، تمرکز بر یکی از مدل‌های خاص در الهیات مسیحی به همراه بررسی تفصیلی مبانی هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و نیز نقد و بررسی نقاط ضعف و قوت این دیدگاه است که در سایر پژوهش‌ها وجود ندارد.

با توجه به این که بحران محیط زیست در همه جوامع و از جمله کشور ما، بحرانی جدی محسوب می‌شود، بنابراین استمداد از الهیات در تغییر نگاه انسان به طبیعت امری ضروری است. این تغییر نگاه می‌تواند بر اساس مدل‌های متنوعی که در الهیات اسلامی و مسیحی درباره ارتباط خدا و جهان آفرینش وجود دارد، صورت پذیرد.

این پژوهش تلاش می‌کند تا ضمن بررسی مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و زبان‌شناسی مدل یاد شده، میزان کارآمدی آن را در تحقق هدف الهیات محیط زیست مورد بررسی و نقد قرار دهد. این نقد و بررسی در تاسیس الهیات محیط زیست بر اساس الهیات اسلامی بسیار موثر است.

۲. الهیات محیط زیست

پیش از طرح نظریه «آفرینش به مثابه پیکر خداوند» لازم است تا در ابتدا توضیح مختصری درباره الهیات محیط زیست مطرح شود. اهمیت دین در حل مساله بحران زیست منجر به ظهور شاخه‌ای جدید در الهیات با عنوان الهیات محیط زیست شده است. در این رشته دانش الهیات با دانش‌هایی چون کیهان‌شناسی، انسان‌شناسی و محیط زیست پیوند خورده است و بنابراین نوعی مطالعه میان رشته‌ای محسوب می‌شود. (Troster, 2013: 380) این پیوند درصدد تاسیس شاخه‌ای از الهیات است که هدف اصلی آن مسئولیت‌پذیر کردن انسان در جهت حفظ و مراقبت از محیط زیست بر اساس مبانی دینی و متافیزیکی است چرا که بر این نظر است که قوانین موضوعه بشری نمی‌تواند امیال انسان را در مسیر پیشرفت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کنترل کند. (محقق داماد، ۱۳۹۴: ۵۵) این مسئولیت‌پذیری صرفاً با تکیه بر اخلاق محیط زیست محقق نمی‌شود بلکه با ارائه مدلی از جهان هستی صورت می‌پذیرد که بر پایه آن تغییر نگرش اساسی نسبت به جهان هستی و به تبع آن محیط زیست رخ می‌دهد. (Logan & Haight, 2002: 51)

مدل‌های گوناگونی در الهیات مسیحی برای الهیات محیط زیست قابل طرح است. به عنوان نمونه مدل آفرینش خیر که خداوند به مثابه معمار و سازنده جهان هستی آن را در بهترین حالت ممکن طراحی و خلق کرده است. (Fern, 2002: 140) در این مدل که بر آموزه خلق از عدم تاکید شده است تلاش می‌شود تا شبهه خلق شر توسط خداوند در عالم طبیعت رفع شود. نقش مهم این مبنا در الهیات محیط زیست از جهات متعددی مانند برابری آفرینش انسان با سایر موجودات در خلقت، مسئولیت‌پذیری انسان به عنوان جانشین و نماینده خدا در برابر تصرف در طبیعت و خیر بودن جهان آفرینش و موجودات عالم طبیعت می‌باشد.

مدل دیگری که در آن خداوند در ذره ذره عالم آفرینش حضور دارد، مدل همه خدایی یا وحدت وجودی است. در این رویکرد، طبیعت فراتر از موجودی که صاحب حق است، مورد توجه قرار می‌گیرد چرا که خدا و طبیعت دو وجه یک واقعیت هستند. البته با توجه به دشواری درک مساله وحدت شخصی وجود، قرائت‌ها و خوانش‌های گوناگون و بسا نادرستی از آن وجود دارد که مجال نقد و بررسی هر یک از آنها پژوهش مستقلی را می‌طلبد (Comstock, 1997: 518) اما نتیجه این رویکرد، توجه و

اهمیت به طبیعت به مثابه پیکر خدا، جسم خدا، تجسد خدا و یا جلوه و ظهور خدا است.

الهیات محیط زیست سلی مک فاگ مبتنی بر این رویکرد است. این مدل در اندیشه سلی عبارت از تلقی «آفرینش به مثابه پیکر خداوند» است. نکته بسیار مهم و حائز اهمیت این است که در این نظریه در کنار توجه به نگرش دینی به جهان هستی، نگاه علم جدید و انسان مدرن نسبت به هستی نیز مورد توجه قرار گرفته است.

۳. مبانی هستی‌شناسی

نظریه «آفرینش به مثابه پیکر خداوند» بر پایه برخی از مبانی هستی‌شناسی خاصی بنا شده است که به برخی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود.

۳-۱ تبیین جهان هستی بر اساس مدل ارگانیکی

از نظر سلی، کیهان و هستی بر اساس دو مدل «مکانیکی» و «ارگانیکی» قابل تبیین است. در مدل مکانیکی تبیین جهان بر اساس نوعی اتمیسم - یعنی تجزیه و تحلیل پدیده‌ها به اجزاء و عناصر جزئی - است. برخی از اجزاء اصل هستند و در بقیه اجزاء تاثیر می‌گذارند. علل اولیه به شدت مورد توجه هستند و بقیه موجودات بدون وجود آنان هیچ هستند. (McFague, 1993: 106) این مدل از ایرادات متعددی برخوردار است که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

۱- در این دیدگاه طبیعت به مثابه موجودی فاقد حیات است و هر گونه دستکاری و دخالت در آن مجاز خواهد بود. استعاره آفرینش معنایی تحریف شده از جایگاه انسان را بدست می‌دهد که در آن انسان یگانه موجود برخوردار از حیات است و مجاز به هر گونه تصرف و فاقد هر احساسی نسبت به آن است.

۲- این مدل درجه بالایی از فردگرایی و فردمحوری را در خود دارد بدین معنا که اجزای جهان کاملاً از یکدیگر مستقل هستند و تنها بواسطه روابط بیرونی با یکدیگر در ارتباط هستند. اجزاء جهان در ذات خود تغییرناپذیرند و به همین جهت نیز جهان از ویژگی پیش‌بینی‌پذیری برخوردار است.

۳- مدل مکانیکی برای تبیین جهان از چند جهت مدلی تقلیل‌گرایانه به شمار می‌رود. از وجه هستی‌شناسی این مدل چیزها و اشیاء را به جزئی‌ترین بخش‌های طبیعت فروکاهش می‌دهد و ارتباط آن‌ها را با کل جهان هستی در نظر نمی‌گیرد چرا که نوعی

ذات‌گرایی بر آن حاکم است. از وجه معرفت‌شناختی نیز این تقلیل‌گرایی حاکم است زیرا تبیین علمی از جهان را یگانه تبیین قابل پذیرش می‌داند و هیچ رویکرد دیگری مانند تفسیرهای دینی یا فرهنگی متنوع از جهان را قابل قبول نمی‌داند. (Ibid: 91)

در مقابل این دیدگاه، مدل ارگانیکی قرار دارد که در آن تغییر و ارتباط هر موجود با سایر موجودات لازمه جهان است. موجودات کامل نیستند و واقعیت در جریان فرآیند و تغییر، مشخص می‌یابد. این تغییر دربرگیرنده همه اشیاء از زیرساخت‌های اتمی تا کل کیهان و هستی است. مدل ارگانیک یا مدل زیست محیطی در حال تکامل بر اساس همبستگی، وابستگی متقابل و ایجاد الگوی روابط داخلی میان موجودات، تضمین‌کننده وحدت و یکپارچگی جهان هستی است. (McFague, 1987: 11)

همچنان که تغییر لازمه جدایی‌ناپذیر وجود موجودات است، پیوند با سایر اشیاء نیز همین‌گونه است. این پیوند و ارتباط تنها وابسته به انتخاب موجودات با توجه به وجود قبلی آن‌ها نیست بلکه پیوندی دوجانبه است. به عبارت دیگر در تحقق این ارتباط میان پدیده‌ها نوعی تاثیر و تاثر طرفینی، اخذ و قبول و به تعبیر دیگر تاثیرگذاری و تاثیرپذیری حاکم است. (Ibid: 61) به نظر سلی در الهیات محیط زیست مدل‌هایی کارآمدتر است که همبستگی و انسجام درونی طبیعت را نشان دهد و به همین خاطر مدل ارگانیک مبنای مناسب‌تری است.

۲-۳ تبیین آفرینش بر مبنای علم تجربی جدید

نکته بسیار مهم دیگری که سلی در مبنای الهیات محیط زیست مورد توجه قرار می‌دهد، تبیین پیدایش جهان هستی با توجه به نظریات علم تجربی جدید - فارغ از هر گونه جنبه دینی و فرهنگی خاصی - است. در این نگرش که از آن با عبارت «داستان عمومی خلقت» تعبیر شده است، بر ویژگی‌های مهمی مانند عدم وابستگی به دین و فرهنگ خاص، تاریخمندی، ارتباط و وابستگی درونی میان موجودات و تکامل آفرینش تاکید می‌شود. (McFague, 1991: 23) در ادامه به شرح هر کدام از این ویژگی‌ها به صورت مختصر اشاره خواهد شد.

۱. روایت عام داستان آفرینش از لحاظ پذیرش عمومیت دارد و قبول آن وابسته به پذیرش دین و یا فرهنگ خاصی نیست. (McFague, 1992: 52) این ویژگی از آن رو حائز اهمیت است که رویکردهای دینی در به تصویر کشیدن داستان آفرینش تنها برای پیروان و باورمندان همان دین مفید فایده خواهد بود.

۲. تاریخمندی آفرینش نشان از وجود آغاز، میانه و انتها برای آن است. آفرینش آغاز شده است و فرآیند تکاملی خود را طی می‌کند. این روایت طبیعت را پویا، متغیر و غیر محکوم به جبر علی یا اصل قطعیت نشان می‌دهد.

۳. موجودات از وابستگی درونی نسبت به یکدیگر برخوردارند. (Ibid: 51) این وابستگی بر اساس مجاورت و نزدیکی تحت تاثیر قرار می‌گیرد. زمان و مکان در میزان وابستگی موجودات نسبت به یکدیگر بسیار مهم است. این نکته نیز حائز اهمیت است چون هر تاثیر و تاثیری بین دو موجود بر کل جهان هستی تاثیرگذار خواهد بود.

۴. فرآیند آفرینش رو به تکامل و تنوع است و پیوسته گونه‌های جدیدی از سادگی به سوی پیچیدگی و پیشرفت به ظهور می‌رسد. (McFague, 1993: 46) سطوح گوناگونی از موجودات از پایین‌ترین سطح تا پیشرفته‌ترین وجود دارد و به دنبال این سطوح مختلف، درجات مختلفی از فاعلیت و اثرگذاری در موجودات وجود دارد. میزان فاعلیت و اثرگذاری هر موجود به میزان پیچیدگی سطح وجودی او بستگی دارد. در حالیکه نمی‌توان چیز زیادی درباره فاعلیت موجودات در سطح ابتدایی حیات گفت این میزان فاعلیت قطعاً در سطح حیوان و انسان افزایش می‌یابد. هر چه موجود در فرآیند تکامل از نظر ساختار وجودی پیچیده‌تر باشد، آسیب‌پذیرتر و به سطوح پایینی وابسته‌تر خواهد بود. (Ibid: 106)

سلی در حقیقت با چنین مبنایی در صدد به تصویر کشیدن نیاز متقابل میان انسان و طبیعت است و نکته مهم این است که این وابستگی از سوی طبیعت نسبت به انسان بیشتر است.

ویژگی‌های یاد شده بدان جهت حائز اهمیت است که نمایانگر ارتباط، وابستگی و نیازمندی متقابل میان موجودات فراتر و فروتر یعنی انسان و طبیعت را نشان می‌دهد. معیار فراتر و فروتر بودن موجودات نیز بر مبنای پیچیدگی و سادگی در آفرینش تعبیر می‌شود که در مقابل دیدگاه دینی سیادت و برتری انسان است و به نوعی اجازه هرگونه تصرف تجاوزگرانه نسبت به ساحت طبیعت را از انسان سلب می‌کند.

۴. مبانی معرفت‌شناسی

نظریه سلی متأثر از مبانی معرفت‌شناسی خاصی است که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

۱- علم تجربی در عین حال که به دلیل جزئی بودن و تکامل پذیری هیچ گونه امتیازی بر الهیات نداشته و نمی تواند مبنایی برای الهیات باشد اما در عین حال اندیشمندان دینی بی نیاز از شنیدن گفتگوهای عمومی علم تجربی نیستند. اصطلاح سلی برای بیان میزان این نیاز، استراق سمع است. این نیاز تنها به منظور انتخاب نگرش هایی است که می تواند به روشن شدن عناصر الهیات مسیحی کمک کند. (McFague, 1991: 26)

الهیات محیط زیست نمی تواند بی نیاز از ترسیم رابطه میان علم و دین باشد. اگر رابطه میان علم و دین از نوع تباین و تضاد باشد، آن گاه الهیات محیط زیست اساساً شکل نخواهد گرفت. (McFague, 1993: 83) بنابراین سلی با این دیدگاه قائل به نوعی تعامل میان علم و دین است.

۲- علم تجربی پست مدرن دیدگاهی ارگانیک و پویا از جهان در تقابل با دیدگاه مکانیکی فراهم می کند. ویژگی واقعیت، پویایی و برخورداری از روابط درونی میان همه اجزاء است. پدیده های موجود در واقعیت اموری منفک و متمایز و جدای از یکدیگر نیستند و پیشینه ای مشترک دارند. بر همین اساس این علم، کیهان شناسی کل نگری را پیشنهاد می دهد که برای مدل استعاری جهان به مثابه بدن خدا ضروری است. (McFague, 1991: 25)

سالی در الهیات محیط زیست از استعاره ارگانیک «پیکر خدا» استفاده می کند تا نوعی کیهان شناسی کل نگر مبتنی بر روابط متقابل را توضیح دهد. مدل ارگانیک مدلی است که از کل آغاز می کند و روابط درونی و عدم استقلال اجزاء از یکدیگر را مورد مطالعه قرار می دهد. (McFague, 1993: 15) در این مدل هم علل اولیه و هم علل ثانوی مورد توجه قرار می گیرد.

۵. مبانی زبان شناسی

مهم ترین نکته در فهم الهیات محیط زیست، توجه به الهیات استعاری و نقش مدل های دینی در تبیین مفاهیم الهیات است. الهیات کتاب مقدس، از نوع الهیات استعاری است و از این قابلیت برخوردار است که متناسب با نیاز روز و شرایط متغیر انسان در مواجهه با مسائل جدید، فهم های جدیدی از آن حاصل شود. آن چه که در کتاب مقدس به عنوان توصیف خدا مطرح شده است، الگویی است که قابل نقد است و الگو یا الگوهای دیگری می تواند جایگزین آن شود.

تفکر استعاری به معنای کشف وجه شباهت میان دو موضوع، رویداد و یا هر چیز غیرمشابهی است که یکی از آن دو نسبت به دیگری شناخته شده‌تر است و استفاده از موضوع شناخته شده‌تر به مثابه روشی برای سخن گفتن از آن چه کمتر شناخته شده است؛ می‌باشد. (McFague, 1983: 15) نکته بسیار مهم این است که زبان استعاری نباید با منطق رایج در فهم زبان عرفی مورد نقد و بررسی قرار گیرد بلکه هر نوع نقدی باید متناسب با زمینه این تفکر استعاری باشد. (Ibid: 18) معیار ترجیح یک استعاره نسبت به دیگری مفید بودن آن نسبت به حل مسائلی است که بشر با آن درگیر است. مدل‌ها نیز در حقیقت مبنای بسیار مهمی در استعاره‌های الهیاتی هستند. استعاره‌های الهیاتی بر اساس مدل‌ها توسعه می‌یابند. به عنوان نمونه یکی از مدل‌هایی که در الهیات مسیحی تبیین‌کننده حضور خدا و نظارت او در جهان است، مدل پدرانه است. بر اساس این مدل، استعاره عشق خداوند به جهان، به عشق خداوند به فرزندانش تبیین می‌شود.

استعاره یا مدل وظیفه توصیف جهان را ندارد بلکه ما تلاش می‌کنیم تا از خلال مدل‌ها درباره رابطه خدا و جهان بیندیشیم و البته راهی به جز این برای اندیشیدن درباره این موضوع وجود ندارد. باید توجه داشت که هیچ استعاره‌ای کامل نیست و تنها برخی نسبت به برخی دیگر محسوس‌تر و از معقولیت بیشتری برخوردارند. از همین رو نیازی نیست که استعاره و مدل از همه جهات قابل قبول و بی‌نقص باشد در غیر این صورت استعاره تبدیل به توصیف خواهد شد. (Ibid: 14) به تعبیر دیگر نقش استعاره بیان واقع نیست بلکه تبیین شیوه چگونه اندیشیدن درباره رابطه خدا و جهان است.

۱-۵ جهان به مثابه قلمرو پادشاهی و حکومت خداوند

یکی از مدل‌های تبیین رابطه خدا و جهان آفرینش و به تعبیر دقیق‌تر تبیین نحوه حضور خدا در جهان، مدل پادشاهی است. در این مدل خداوند به مثابه پادشاه و قانونگذار جهان هستی است که از خلال وضع قوانین از جهان هستی مراقبت می‌کند. این مدل در سنت‌های دینی چنان رایج است که جنبه مدل بودن آن فراموش شده و به عنوان توصیفی از واقعیت فهم می‌شود. در خوانش ابتدایی خداوند پادشاهی است که با یاران برگزیده خود در مقابل دشمنانش ایستاده است تا آن‌ها را سرکوب کند. در خوانشی لطیف‌تر خداوند به مثابه پدری مهربان است که اجازه نمی‌دهد فرزندانش رنجی را تحمل کنند. (McFague, 1987: 63)

۵-۱-۱ ایرادات مدل پادشاهی

مدل یاد شده مدلی قدرتمند و در عین حال خطرناک هست زیرا این مدل پیامدهایی را به دنبال دارد که با اهداف الهیات محیط زیست ناسازگار می‌نماید. نخستین و مهم‌ترین ایراد در این مدل تباین، جدایی، دوری و بعد مسافت میان خداوند و جهان مخلوقات است. خداوند به مثابه پادشاه جهان که در قلمرو پادشاهی‌اش سکونت ندارد، خدایی دور، متفاوت و متعالی است و رابطه او با کارگزارانش ارتباطی غیرقابل لمس و درک است. جهان خالی از حضور بی‌واسطه خداست و هیچ شباهتی به خالق خود ندارد و از همین رو به انسان‌ها توصیه شده است که شیفته و علاقمند به این جهان نباشند. پیامد چنین نگرشی این است که انسان احساس خود را نسبت به جهان هستی از دست می‌دهد و در نتیجه نحوه تعامل با طبیعت چندان حائز اهمیت نخواهد بود.

ایراد دوم مدل پادشاهی این است که خداوند همچون سایر پادشاهان تنها نظارتی بیرونی بر جهان دارد و از درگیر شدن شخصی و دخالت در امور جزئی جز بواسطه کارگزاران و امیرانش اجتناب می‌کند. در مدل سلطنتی هر چند پادشاهان طالب برقراری صلح و آرامش در قلمروشان هستند اما این لزوماً به معنای عشق ورزیدن نسبت به عاملان و کارگزاران نیست. در بهترین حالت تنها می‌توان انتظار خیرخواهی را داشت که البته این خیرخواهی نیز محدود و منحصر به قلمرو انسانی است.

نفوذ و اقتدار مدل یاد شده تا بدان حد است که فهم سایر مدل‌ها را در تبیین رابطه خدا و جهان تحت تاثیر قرار می‌دهد. به عنوان نمونه خداوند می‌تواند به مثابه پدری برای فرزندانش تلقی شود که از راه پرورش و مراقبتی دلسوزانه و از سر مهربانی و شفقت ایفای نقش می‌کند اما نفوذ و اقتدار مدل یاد شده بر فهم انسان‌ها سبب شده است تا در این مدل، خداوند به مثابه پدری قانونگذار که انتظار اطاعت فرزندان از قوانین وضع شده را دارد، فهم شود.

پیامد این مدل دوگانه‌انگار که مبتنی بر تمایز خدا از جهان هستی است، برتری انسان بر سایر موجودات است که زمینه ساز رفتار تجاوزگرانه انسان به طبیعت را فراهم می‌کند. کاهش مسئولیت انسان نسبت به حفظ و مراقبت از طبیعت نتیجه چنین نگرشی است زیرا خداوند به مثابه یک فرمانروای خیرخواه از خلال وضع قوانین زبردستانش را کنترل می‌کند و انسان که تنها وظیفه فرمانبری از خداوند را دارد، هیچ وظیفه‌ای برای

مراقبت از طبیعت ندارد. به همین خاطر است که این مدل به نوعی حامی نگرش حق حاکمیت انسان بر زمین و سوء استفاده از آن است. بر پایه این نقدها سلی معتقد است تمامی مدل‌هایی که از آن‌ها تمایز و جدایی خدا از جهان هستی و به تبع آن حمایتگری از قدرت غلبه و استیلا بر جهان غیر انسانی فهم می‌شود، به دلیل تهدید ادامه حیات گونه‌ها باید خطرناک شناخته شود. این مدل‌ها هر چند ممکن است که در کتاب مقدس معتبر باشد اما برای زمان ما نمی‌تواند مفید فایده باشد. (McFague, 1987: 65)

۲-۵ جهان به مثابه پیکر خداوند

به نظر سلی در عصر حاضر که محیط زیست از جهات گوناگونی مورد تهدید واقع شده است، مدلی مورد نیاز است که در پرتو نوعی رابطه طرفینی و درونی میان خدا و جهان هستی، حس مسئولیت‌پذیری انسان نسبت به جهان هستی را برانگیزد. این مدل از نظر او تلقی «آفرینش به مثابه پیکر خداوند» است. منظور از بدن خدا عبارت از همه آن چه در جهان هستی وجود دارد، می‌باشد که بر مبنای نظریه وحدت وجود در عرفان قابل فهم است. (McFague, 1993:133) «پیکر خدا» عبارت از آفرینش او در مدل انکشاف است و نه مدل‌هایی مانند صنع یا فیضان. جهان در حقیقت خدای مکشوف و منکشف است که خود را در مخلوقات آشکار می‌سازد. این ظهورات و انکشافات به منزله پیکر خدا تلقی می‌شوند که پیوسته ادامه دارد و در حال تکامل و گسترش است.

۲-۵-۱ پاسخ به ایراد فروکاهش خداوند به مرتبه طبیعت در این نظریه

از نگاه برخی از منتقدان، تعبیر آفرینش به مثابه پیکر خداوند برآیندهای غیرقابل پذیرشی دارد که از جمله آن‌ها فروکاهش خداوند به مرتبه عالم طبیعت است. در این نظریه خداوند موجودی زمینی و برخوردار از جسمانیت است که از نگاه سنت‌های ادیان ابراهیمی غیر قابل پذیرش است. (نصر، ۱۳۸۵: ۲۰۷)

هر چند سلی در تفاوت میان استعاره و توصیف به پرسش یاد شده پاسخ داده است اما با توجه به اهمیت این موضوع تلاش می‌کند تا نشان دهد استعاره مذکور چنین نتیجه‌ای را به دنبال نخواهد داشت.

سلی برای پاسخ به این نقد، از مثالی درباره رابطه نفس و بدن و عدم تمایز آن دو کمک می‌گیرد. همچنان‌که برخورداری انسان از دو مرتبه روح و بدن به معنی تمایز و جدایی

و تباین این دو مرتبه نیست و این دو گانه‌انگاری حقیقی نیست، رابطه میان خدا و پیکر او نیز همین‌گونه است. منظور از این که ما انسان‌ها، بدن‌های دارای روح هستیم به معنی تمایز این دو ساحت وجودی نیست بلکه بدین معناست که در مرتبه تفکر و تعقل می‌توانیم به صورت آگاهانه از بدن فاصله بگیریم و بدان بیندیشیم. این واقعیت که ما می‌توانیم درباره بدن خود صحبت کنیم شاهدهی بر این است که ما تنها بدن نیستیم و بدین سان انسان به مرتبه بدن فروکاهش نمی‌یابد. بر اساس همین تحلیل اگر جهان به مثابه بدن خدا تلقی شود، به معنای فروکاهش خدا به مرتبه طبیعت نیست و خدا بدان مرتبه تنزل نمی‌یابد. (McFague, 1990: 212)

این استعاره برگرفته از نگرش وحدت وجودی به جهان هستی است که در آن با وجود این که خدا اصل همه چیز است و هیچ چیزی بیرون از او وجود ندارد، خدا به مرتبه جهان هستی تنزل نمی‌یابد. بر مبنای چنین نگرشی پیکر خدا در معرض خطر است و نیاز به مراقبت جدی دارد همان‌گونه که بدن انسان نیازمند این مراقبت است.

۶. مبانی انسان‌شناسی

از نظر سلی جایگاه انسان به مثابه نماینده خدا در روی زمین و اشرف مخلوقات، با هدف الهیات محیط زیست که ایجاد حس مسئولیت‌پذیری در انسان است، ناسازگار می‌نماید. این نگاه به نوعی حق حاکمیت انسان بر روی زمین را به رسمیت می‌شناسد و زمینه مواجهه تخریب‌گرانه با طبیعت را فراهم می‌سازد. در پرتو چنین نگرشی انسان خود را مجاز به هر کاری می‌داند. به همین خاطر تمامی مدل‌هایی که از آن‌ها تمایز و جدایی خدا از جهان هستی و به تبع آن حمایتگری از قدرت غلبه و استیلا بر جهان غیر انسانی فهم می‌شود - به دلیل تهدید ادامه حیات گونه‌ها - باید خطرناک شناخته شود. این مدل‌ها هر چند ممکن است در کتاب مقدس معتبر باشد اما برای زمان ما مفید نیست.

در مقابل در نظریه جهان به مثابه پیکر خداوند، شرافت در خلقت انسان نه به معنای برخوردار از حق حاکمیت بلکه به معنای برخوردار از پیچیده‌ترین و پیشرفته‌ترین سطح آفرینش در میان موجودات است. بر اساس مبانی هستی‌شناسی که پیش از این گذشت، این پیچیدگی سبب نیازمندی بیشتر او به طبیعت از یک سو و تاثیرگذاری او بر طبیعت از سوی دیگر است. وظیفه انسان نیز در این نظریه در حقیقت نوعی مشارکت با خدا در حفظ و نگهداری از طبیعت یا پیکر اوست.

۷. بازخوانی مهم‌ترین مفاهیم دینی در الهیات محیط زیست

سلی پس از تبیین نظریه فوق تلاش می‌کند تا مهم‌ترین مفاهیم دینی مرتبط با الهیات محیط زیست را در پرتو مدل پیشنهادی‌اش مورد بازنگری قرار دهد. این بازنگری بدان جهت است که مفاهیم دینی با هدف الهیات محیط زیست - یعنی ایجاد حس مسئولیت‌پذیری در انسان - متناسب باشد. برخی از این مفاهیم عبارت از نحوه فاعلیت خداوند و دخالت او در امور زمینی، تبیین گناه و مسئولیت خداوند در قبال خلق شرور است.

۷-۱ فاعلیت خداوند

تبیین «فاعلیت خداوند» در الهیات محیط زیست بدان جهت حائز اهمیت است که در پرتو آن حضور خداوند در عالم هستی بی‌هیچ گونه واسطه‌ای درک شود. درک این حضور در احساس مسئولیت در قبال طبیعت نقش بسیار اساسی دارد. سلی بر مبنای مدل پیشنهادی‌اش، استعاره‌هایی که در آن فاعلیت خدا با تعبیری همچون «مادر»، «عاشق» و «دوست موجودات» معرفی شده است، را معنا می‌کند. استعاره «مادر» تبیین‌کننده وابستگی حیات جهان هستی به خداست. طبیعت و یا پیکر خداوند در مواجهه با بی‌مهری انسان در طبیعت دچار رنج و تالم می‌شود و خداوند به مثابه یک مادر در طلب بهبود پیکر خویش و بازگشت به یکپارچگی آن است. همچنان که هر عاشقی، معشوق خویش را امری گرانبها و ارزشمند می‌شمارد، احساس خدا به موجودات جهان که در حکم پیکر او هستند همین‌گونه است. استعاره دوست نیز کنایه از حمایت‌کنندگی و پشتیبانی خدا از جهان هستی و مخلوقات را دارد. (McFague, 1987: 85)

نحوه آگاهی خدا از جهان، عشق او به جهان و به تبع آن مداخله در امور این جهان بر مبنای دو مدل پادشاهی و پیکر خدا کاملاً متفاوت است. علم خدا در مدل پادشاهی با توجه به دوری و بعد خدا از جهان هستی، علم بیرونی است. عشق خداوند به جهان نیز همان دوستی خیرخواهانه یک انسان نسبت به موجوداتی فروتر از خود است. مداخله خداوند در جهان نیز به دو صورت بی‌واسطه و باواسطه و از طریق فاعل‌های انسانی انجام می‌پذیرد. این در حالی است که اگر جهان به مثابه پیکر خدا تلقی گردد، نحوه علم خداوند به جهان کاملاً همانند آگاهی انسان از بدن خود به نحو بی‌واسطه و حضوری است. چنان که محبت و شفقت او نیز به مثابه عشق انسان نسبت به جسم

خود است که نگران صحت و سلامت خویش است. عشق خدا به جسم خویش در حقیقت نقطه مقابل روحیه زهد و بی رغبتی نسبت به دنیا است. عشق به جسم در تضاد با عشق به روح نیست زیرا جسم و روح در ارتباطی تنگاتنگ هستند.

۲-۷ شر

آسیب‌های وارد بر جهان طبیعت از سوی انسان از جمله مصادیق شر است و از این رو تبیین مفهوم شر و مواجهه خداوند با آن در الهیات محیط زیست حائز اهمیت است. در مدل پادشاهی خداوند یا به مثابه پادشاهی پیروز است که برای نابودی شر تلاش می‌کند و یا در قالب انسانی فداکار آشکار می‌شود تا بندگان را از چنگال شر نجات دهد. تقابل خیر و شر نتیجه دوگانه‌انگاری خدا و جهان هستی است. از آن جا که خداوند منشاء و اصل خیر است جایگاه ظهور شر، در جهان ماده و طبیعت است و برای رهایی از شر در حقیقت باید نسبت به جهان ماده و طبیعت بی اعتنا بود و آن را رها کرد. خداوند هیچ نقشی در تحقق شرور ندارد و بنابراین در برابر این شرور پاسخگو نیست.

اما در مدل پیشنهادی سلی، شر از لوازم وجود این پیکر است. از سوی دیگر خدا به صورت بی‌واسطه و شخصی با شر درگیر است و از آن رنج می‌برد چرا که شرور در وجود جهان که به مثابه پیکر خداست واقع می‌شود. هم چنان که هر آسیبی بر هر بخش از پیکر انسان به صورت بی‌واسطه ادراک می‌شود، خداوند نیز رنج ناشی از وقوع صدمه و آسیب بر پیکر جهان را احساس می‌کند. رنج خدا آن چنان که در اسطوره‌های کهن مطرح شده است، تنها بر روی صلیب و برای مدت کوتاهی نبود بلکه این رنج همواره و دائمی بر پیکر خدا وارد می‌شود و خداوند آن را ادراک می‌کند. (McFague, 1987: 212) چنین نگاهی به مساله شر در حقیقت عاملی مهم برای بازدارندگی انسان از مواجهه بیرحمانه با طبیعت است.

۳-۷ گناه

گناه نیز در مدل یاد شده مفهوم ویژه‌ای می‌یابد. بر مبنای مدل پادشاهی گناه در مقابله با خدا انجام می‌شود. انسان به عنوان موجودی مستقل و برخوردار از اختیار و اراده، کاری خلاف فرامین و قوانین وضع شده از سوی خداوند انجام می‌دهد اما این مفهوم در مدل پیکر خداوند معنای ویژه و خاص خود را دارد. از منظر معرفتی، گناه یعنی

چشم‌پوشی و انکار از این حقیقت که هر کدام از موجودات و از جمله انسان بخشی و جزئی از پیکر خدا هستند. بر این اساس گناه به معنای ترک اطاعت و بندگی خداوند نیست بلکه بی‌مسئولیتی در قبال محافظت از جهان هستی و به تعبیر دیگر پیکر خداوند است. گناه سرباز زدن از درک وابستگی اساسی خود نسبت به همه موجودات و احساس استقلال و بی‌نیازی نسبت به آنها است. در این مدل برای عبادت و درک خدا نیازی به کلیسا نیست بلکه خدا در کل جهان هستی حضور دارد.

در مفهوم زیست محیطی، گناه شورش علیه خداوند نیست بلکه سرباز زدن از پذیرش جایگاه انسان در طبیعت برای حفظ و مراقبت از آن است. (McFague, 1987: 217) احساس مسئولیت نسبت به آفرینش یعنی با نگاه عاشقانه بدان نگریستن است. گناه یعنی تمایل به اینکه خود را عضوی جدا و مستقل از سایر موجودات لحاظ کند به گونه‌ای که نه او بدان‌ها نیاز داشته باشد و نه آن‌ها به او نیازمند باشند.

این نیاز متقابل و وابستگی درونی، طرفینی است. ما به طبیعت نیازمندیم و او نیاز ما را مرتفع می‌سازد. این نیاز تنها در جهت تامین غذا و آب نیست بلکه هر کدام از حواس ما بهره‌جوئی خود را می‌برد. چشم ما زیبایی طبیعت را درک می‌کند و گوش ما از آوای دل‌انگیز او بهره‌مند می‌گردد. طبیعت نیز به مثابه پیکر خدا از جهت حفظ و مراقبت به ما نیازمند است. (McFague, 1993: 113)

۸. مقایسه‌ای نهایی میان دو مدل

سلی در نتیجه‌ای نهایی متذکر می‌شود که هر کدام از مدل پادشاهی و پیکر خدا از نقص‌ها و ایراداتی برخوردار است اما بهتر است به جای تمرکز بر نقص‌ها، کارآمدی هر یک را در تحقق هدف الهیات محیط زیست - یعنی تشویق انسان‌ها در مسئولیت‌پذیری نسبت به محیط زیست - مورد توجه قرار داد.

مدل سلطنتی در ارتباط خدا با جهان، تداعی‌کننده مفاهیمی همچون نظامی‌گری، دوگانه‌انگاری، بی‌رغبتی نسبت به طبیعت و کنترل انسان‌ها از راه وضع قوانین و خشونت است. همچنین این مدل چیزی برای گفتن درباره جهان غیر انسانی ندارد. در مقابل مدل جهان به مثابه پیکر خدا، مدلی فارق از سلسله مراتب است و تعاملی بی‌نظیر میان خدا و همه موجودات برقرار می‌کند. در این مدل از طریق تشویق و جذب انسان‌ها، حس مسئولیت‌پذیری در آن‌ها فعال و پویا می‌شود.

علاوه بر این مدل اخیر با نظریات جدید علمی از جهات گوناگونی سازگار است. نظریه انفجار عظیم که پیدایش جهان را از انفجار ذره‌ای خرد با چگالی بسیار بالا آغاز می‌کند و گسترش و تکامل آن را در زمانی بسیار گسترده به تصویر می‌کشد، با مدلی که آفرینش را به مثابه پیکر خدا در تکاملی فزاینده و دائمی تلقی می‌کند همخوانی دارد. (McFague, 1987: 227)

۹. نقد و بررسی

این نظریه از یک سو به دلیل ارائه مدلی جدید از آفرینش و تلاش برای حل بحران محیط زیست از نقاط قوت خوبی برخوردار است اما از سوی دیگر برخی از مبانی این نظریه سبب می‌شود تا در برابر اعتبار آن از منظر الهیات و نیز تحقق هدف اصلی الهیات محیط زیست، پرسش‌ها و نقدهای جدی مطرح نمود. در ادامه به برخی از نقاط قوت و ضعف این نظریه اشاره خواهد شد.

۹-۱. نقاط قوت

۱. از مهم‌ترین و بارزترین نقاط قوت این نظریه، توجه به علم تجربی جدید در تبیین آفرینش و برقراری رویکردی میان رشته‌ای میان الهیات و محیط زیست است. سلی تلاش کرده است تا با مد نظر قرار دادن روایتی عام از آفرینش که مورد تایید علم تجربی جدید است، نگاه انسان به جهان هستی را فراتر از انحصار به دین و فرهنگ خاصی دگرگون سازد.

۱. نظریه «آفرینش به مثابه پیکر خداوند» به نوعی رویکردی میانه در جمع دو دیدگاه موافق و مخالف نقش دین در حفظ محیط زیست محسوب می‌شود. این نظریه از یک سو با محوریت وجود خدا و وابستگی همه جانبه جهان هستی به خداوند به اهمیت نقش دین در حل بحران محیط زیست توجه دارد و از سوی دیگر با تغییر جایگاه انسان نسبت به طبیعت، پاسخگوی ایراد کسانی است که خلافت انسان بر روی زمین را زمینه‌ساز تخریب محیط زیست می‌دانند. سلی در فهم این نکته که برقراری ارتباط تنگاتنگ میان خدا و جهان هستی مبنای بسیار مهمی در الهیات محیط زیست است، بسیار هوشمندانه عمل کرده است. این ارتباط وجودی به گونه‌ای تبیین شده است که نه فاصله و تمایزی میان آن دو ایجاد کند و نه چنان رفع غیریت کند که خدا به مرتبه جهان هستی فروکاهش یابد و یا جهان مخلوق به مرتبه الوهیت تعالی یابد.

۲. از نقاط قوت نظریه سلی توجه به نقش زبان در تبیین مهم‌ترین و اساسی‌ترین مفاهیم دینی است که در حقیقت پویایی دین در گرو آن است. سلی با طرح مدل‌های دینی و الهیات استعاری و تاکید بر تناسب این مدل‌ها با مهم‌ترین مسائل هر عصر، نشان می‌دهد که دین در حل بحران‌های جدیدی که بشر در هر دوران با آن مواجه می‌شود توانمند است.

۳. تقدس بخشیدن به طبیعت - نه به معنای منفی بت‌پرستی و شرک - از ارکان مهم در الهیات محیط زیست محسوب می‌شود. این تقدس زمینه‌ساز تغییر نگرش اساسی انسان نسبت به جهان هستی است. این تقدس باید به گونه‌ای باشد که در آن عدم استقلال طبیعت و وابستگی همه جانبه آن به خدا کاملاً لحاظ گردد. در نظریه جهان به مثابه پیکر خدا تلاش شده است ضمن پرهیز از تقلیل‌گرایی این نکته مورد توجه قرار گیرد هر چند که میزان موفقیت آن محل تامل و بررسی است.

۹-۲. نقاط ضعف

۱. در الهیات محیط زیست در کنار تبیین مدل آفرینش، تبیین هدف آفرینش نیز ضروری است. از نظر سلی تبیین مدل آفرینش در تغییر نگرش انسان بسیار حائز اهمیت است اما به نظر می‌رسد درک صحیح از هدف آفرینش نیز از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است و این موضوعی است که در آثار سلی بدان اشاره نشده است. به عنوان نمونه در رویکردهایی مانند عرفان اسلامی هدف اصلی از آفرینش، ظهور تفصیلی اسماء و صفات الهی در جهان طبیعت است و بر این اساس تلاش انسان در حفظ و مراقبت از محیط زیست به نوعی تلاش برای تحقق هدف الهی در طبیعت است. در پرتو چنین دیدگاهی می‌توان برای خداپاوران هدفی والاتر از مراقبت از پیکر خداوند مطرح نمود. مخلوقات به مثابه تجلیات خداوند، هر کدام ظهور تفصیلی یک یا چند اسم از اسماء الهی است که تنها در عالم طبیعت مجال بروز و ظهور این اسماء و صفات وجود دارد. بر این اساس وظیفه انسان عبارت از فراهم ساختن زمینه ظهور بی‌نقص و تفصیلی اسماء و صفات الهی و نیز مراقبت از مظاهر تجلیات اسماء و صفات الهی است. در پرتو چنین دیدگاهی مساله بی‌رغبتی به دنیا و ترویج روحیه زهد نیز تبدیل به دیدگاهی مقابل آن خواهد شد.

۱. به تصریح سلی، تبیین مدل آفرینش در قالب پیکر خداوند بر اساس رویکرد عرفانی وحدت وجودی مطرح شده است. این مدل از جهت رفع تمایز میان خدا و جهان

آفرینش و به تبع آن بیگانگی میان انسان و جهان طبیعت مورد توجه ویژه او واقع شده است. اما باید توجه داشت که در پرتو مبنای وحدت وجود، مفهوم خلافت انسان بر روی زمین نیز می‌تواند کاملاً متناسب و موافق با هدف الهیات محیط زیست مطرح شود. بر این اساس انسان نمایاننده و آشکار کننده صفات خداوند در مرتبه طبیعت است و این آشکارکنندگی معنایی بس عمیق‌تر از نمایندگی و جانشینی در مفهوم عرفی رایج دارد. در این فهم، عشق خداوند به مخلوقات خود و از جمله به عالم طبیعت در وجود انسانی منکشف و آشکار می‌گردد و انسان نمایاننده عشق و محبت خداوند بدون هیچگونه واسطه‌ای است. بنابراین می‌توان بدون تعبیر جهان به پیکر خداوند که شائبه جسمانیت و تنزل خدا به مرتبه طبیعت در آن مطرح است، مفهومی دقیق‌تر از خلافت الهی را در زمین مطرح نمود.

۲. سلی بر خلاف ادعایش در مورد ناواقع‌گرایی مدل‌ها در الهیات، در مورد مدل پادشاهی کاملاً جنبه واقع‌نمایی آن را مورد تأکید قرار داده است و حقیقتاً خدا را به مثابه پادشاهی بیرون از قلمرو حکمرانی‌اش در نظر گرفته است. بر پایه همین فهم از مدل پادشاهی نیز انتقادات متعددی مانند تمایز و جدایی خدا و عالم را مطرح کرده است. در حالی که در مدل پادشاهی نیز همانند مدل پیشنهادی سلی، آن چه مورد تأکید است تسلط و اقتدار خداوند بر عالم و وابستگی همه جانبه عالم به خداوند است.

۳. در الهیات محیط زیست باید توجه داشت که جایگاه انسان به نحو عکس رویکرد پادشاهی مطرح نشود و انسان خدمتگزار طبیعت نشود. هر چند هدف الهیات محیط زیست، مسئولیت‌پذیر کردن انسان در قبال طبیعت است اما در نگاهی کلان‌تر این هدف برای نیل به هدف بالاتری باید در نظر گرفته شود. کمال انسان تنها در گرو تخلق به اخلاق محیط زیست نیست بلکه از خلال رعایت حقوق طبیعت، رسیدن به کمالی شایسته‌تر است. بازخوانی مفاهیم گناه، بندگی و شر در نظریه سلی، کاملاً موید نوعی فروکاهش است. نیاز جهان معاصر برای حل بحران محیط زیست نباید سبب شود تا مفاهیم الهیات به گونه‌ای تفسیر شود که تمامی هدف انسان در حفظ محیط زیست منحصر و محدود گردد و این بار به گونه عکس، انسان به خدمت طبیعت درآید. به نظر می‌رسد افراطی که در مدل پادشاهی در مورد سروری انسان بر جهان طبیعت وجود داشت، این بار به نحو عکس در مورد سروری طبیعت بر انسان محقق می‌شود که از برآیندهای غیر قابل‌پذیرش این رویکرد خواهد بود.

۴. همچنان که گذشت هدف الهیات محیط زیست، مسئولیت‌پذیر نمودن انسان در برابر جهان هستی است. نکته بسیار مهمی که در تحقق این هدف باید مورد توجه قرار گیرد این است که شیوه مسئولیت‌پذیر کردن انسان‌ها در مواجهه با غیر خود به حکم تفاوت در روحيات و عوامل محیطی و تربیتی، نمی‌تواند یکسان باشد. برخی آمادگی پذیرش این مسئولیت‌پذیری را در شیوه‌های تربیتی متناسب با مهر و عطف دارند اما برخی دیگر تنها با متذکر شدن حقوق دو جانبه‌ای که میان طبیعت و انسان وجود دارد، بدین امر تشویق می‌شوند. به عبارت دیگر برخی از افراد تنها زمانی که احساس کنند که نفع و یا ضرری از جانب دیگران ممکن است متوجه آنان شود، خود را ملزم به رعایت حقوق طرف مقابل اعم از انسان و موجودات فروتر و یا فراتر از انسان می‌کنند. مدل پیشنهادی سلی که بر اساس عشق خداوند به پیکر خود و مخلوقات؛ مسئولیت مراقبت از طبیعت را به عهده انسان می‌گذارد، تنها مناسب افرادی است که با رویکردهای عاطفی سنخیت دارند و این خلاء بسیار مهمی در مدل یاد شده محسوب می‌شود.

۱۰. نتیجه‌گیری

بر اساس آن چه گذشت، نظریه آفرینش به مثابه پیکر خدا از جهات متعددی مانند «اتخاذ رویکرد میان رشته‌ای در حل بحران محیط زیست»، «توجه به پیش‌فرض‌های علم تجربی و باورهای دینی در مسأله آفرینش به صورت توأمان»، «ارائه رویکردی متعادل در خصوص نقش دین در حل بحران محیط زیست»، «توجه به پویایی دین در حل بحران محیط زیست در قالب الهیات استعاری و مدل‌های دینی» و نیز «تقدس بخشیدن به طبیعت در پرتو نمایان ساختن وابستگی همه جانبه جهان آفرینش به خداوند» نظریه‌ای قابل توجه در حل بحران محیط زیست است. از سوی دیگر برخی از نقاط ضعف این نظریه از جمله «عدم توجه به هدف آفرینش»، «برداشت سطحی از مفهوم خلافت الهی انسان در زمین در مدل پادشاهی»، «فروگاهش نقش انسان و هدف او به مراقبت از جهان طبیعت و تفسیر مهم‌ترین مفاهیم الهیاتی مانند گناه، عبادت و نجات بر اساس این فروگاهش» و «عدم توجه به روحيات متفاوت انسان‌ها در مطالبه حقوق محیط زیست» ضرورت بازنگری در این نظریه را رقم می‌زند. در مسیر تحقق هدف الهیات محیط زیست توجه به نکاتی چند لازم و ضروری می‌نماید. نخست این که هر چند ادیان الهی در حفظ محیط زیست همگرایی دارند و

مبانی اعتقادی ادیان می‌تواند در تحقق هدف الهیات محیط زیست، نقش بسیار مهمی ایفا کند اما از سوی دیگر باید توجه داشت که این الهیات باید فضا را به گونه‌ای باز و گسترده در نظر بگیرد که غیرباورمندان به متافیزیک نیز در احساس مسئولیت نسبت به طبیعت در این قلمرو گسترده قرار گیرند. الهیات محیط زیست باید به دنبال مدل‌هایی باشد که وابستگی انسان و طبیعت را برای تداوم حیات و بقا به نحو متقابل با شدت هر چه بیشتر نشان دهد تا هم برای خداباوران و هم غیرخداباوران مفید فایده و کارآمد باشد. طبیعت چه به عنوان مخلوق، مصنوع، جلوه و یا پیکر خدا لحاظ شود و چه در نگاه غیرباورمندان به عنوان موجودی مستقل لحاظ گردد، انسان در هر دو حالت برای حفظ و تداوم وجود خود به آن نیازی غیرقابل انکار دارد. این نیاز از سوی طبیعت به انسان نیز قابل تصور است و بنابراین تاکید بر این وابستگی و تعامل طرفینی می‌تواند در تحقق هدف الهیات محیط زیست موثر باشد.

نکته دیگری که توجه بدان لازم است این است که نادیده گرفتن علم تجربی در حل بحران محیط زیست و فروکاهش آن به مثابه مسکنی برای درمان جزئی درد (محقق داماد، ۱۳۹۷: ۱۰) چندان قابل پذیرش نیست. نگاه افراطی به علم تجربی به عنوان مشوق انسان در بهره‌برداری متجاوزانه نسبت به طبیعت و ناکارآمدی آن در حل بحران محیط زیست، تا حدی دور از انصاف است. علم تجربی نقش بسیار مهمی در آگاه ساختن انسان از خطرات و تهدیدهای مواجهه بی‌مهابا با طبیعت دارد و می‌تواند در ایجاد مسئولیت‌پذیری برای حفظ و مراقبت از طبیعت هم برای باورمندان و هم غیر باورمندان نقش بسیار مهمی را ایفا کند.

کتاب‌نامه

- گئری کامستوک، ال (۱۳۸۷). *خدا باوری و اخلاق زیست محیطی*، ترجمه انشاءالله رحمتی، سال سوم، شماره ۱، ۱۳۸۷، صص ۶۵-۶۰.
- گیر، آر. ای (۱۳۸۰). *پسامدرنیسم و بحران زیست محیطی*، ترجمه عرفان ثابتی، تهران: چشمه
- محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۷۹). *الهیات محیط زیست*، نامه فرهنگستان علوم، شماره ۱۷، سال ششم، صفحات ۳۰-۷
- محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۹۴). *الهیات محیط زیست*، تهران: موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران
- نصر، سید حسین (۱۳۸۷). *انسان و طبیعت، بحران معنوی انسان متجدد*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی

نصر، سید حسین، (۱۳۸۵). دین و نظم طبیعت، ترجمه انشاء الله رحمتی، تهران: نی وهاب‌زاده، عبدالحسین (۱۳۸۱). *یوم شناسی علم عصیانگر* (مجموعه مقالات کلاسیک در بوم شناسی)، تهران: چشمه

- Comstock, Gary L (1997). "Theism and Environmental Ethics", in: Philip L. Quinn and Charles Taliaferro (eds), *A Companion to Philosophy of Religion*, Oxford, Blackwell Publishers
- Dobell, p. (2001). "The Judeo - Christian stewardship attitude to nature". in: L. Pojman (Ed), *Environmental Ethics, Reading in Theory and Application*, London, Thomson Learning, pp24-28.
- Fern, Richard (2002), *Nature, God and Humanity, Envisioning an Ethics of nature*, New York, Cambridge University Press
- McFague, Sally (1983). *Metaphorical Theology: Models of God in Religious Language*. London: SCM Press.
- McFague, Sally (1987). *Models of God. Theology for an Ecological, Nuclear Age*. Philadelphia: Fortress Press.
- McFague, Sally (1990). "Imaging a Theology of Nature: The World as God's Body" in Birch, C; Eakin, W and McDaniel, J. B (Eds). *Liberating Life: Contemporary Approaches to Ecological Theology*. NY: Orbis Books.
- McFague, Sally (1991). "Cosmology and Christianity: Implications of the Common Creation Story for Theology" in Davaney, SG (Ed). *Theology at the End of Modernity. Essays in Honor of Gordon. D. Kaufman*. Philadelphia: Trinity Press International.
- McFague, Sally (1992). "A Square in the Quilt: One Theologian's Contribution to the Planetary Agenda" in Elder, JC and Rockefeller, SC (Eds). *Spirit and Nature. Why the Environment is a Religious Issue*. Boston: Beacon Press.
- McFague, Sally (1993). *The Body of God. An Ecological Theology*. Minneapolis: Fortress Press
- Moncrieff, L. W. (2001). "The Cultural Basis of Environmental Crisis". In: L. Pojman (Ed), *Environmental Ethics, Reading and Application*, London, Thomson Learning, pp.19-23.
- Troster, Lawrence (2013). *What is Echo-Theology, cross currents*, volume 63, December, Issue 4, P: 380-386.